

معنى لغت‌های مهم درس

افق:	کناره‌های آسمان، انتهای دید	بد عهد:	بد پیمان
پرسان:	پرسشگر	دستان:	لقب زال، پدر رستم، جهان پهلوان ایرانی
دف:	یکی از آلات موسیقی	سو:	جهت
شط:	رود بزرگ که به دریا می‌ریزد	فوق باور:	باور نکردنی، غیر قابل باور
کمند:	طناب، بند	مهد:	گهواره، زمین هموار
نام آور:	مشهور	هجوم:	حمله کردن، یورش، حمله ناگهانی
تل:	تپه بلندی	غالب:	غلبه کننده، چیره، بسیار، افزون
تجسم:	تصویر ذهنی، دارای جسم شدن	روایی:	روایت کنندگی، رونق، روح
نام آور:	نامدار، مشهور	گنبد:	برآمدگی بالای معابد و مساجد
زار:	رنجور، ضعیف	حمیت:	مروت، جوانمردی، غیرت، رشک
کاردان:	خردمند، کار آزموده	سیرت:	طریقه، روش، مذهب، خلق و خو
ملازم:	همراه، نوکر، ثابت قدم	گران:	سنگین، وقار
عزل کردن:	از شغل برکنار کردن	غوغا:	جار و جنجال زیاد
سرکش:	عاصی، نافرمانی، یاغی	بی‌انصاف:	ظالم، ستمکار، بیدادگر

معنى ابیات شعر آرشى ديگر

جنگ، جنگی نابرابر بود/ جنگ، جنگی فوق باور بود/ کیسه‌های خاکی و خونی/ خط مرزی را جدا می‌کرد
جنگ تحمیلی، جنگی ناعادلانه بود/ جنگ، جنگ غیر قابل باوری بود./ آن کیسه‌های پر از خاک و خون آلود، خط مرزی کشور
ما را از دشمن جدا و مشخص می‌کرد.

دشمن بد عهد بی انصاف/ با هجوم بی امان خود/ مرزها را جابه جا می‌کرد
دشمن عهد شکن ظالم / با حمله‌های ناگهانی و پی در پی خود / در اثر پیروزی و شکست گاه پیشروی می‌کرد و گاه عقب
می‌نشست

از میان آتش و باروت / می‌وزید از هر طرف، هر جا/ تیرهای وحشی و سرکش / موشک و خمپاره و ترکش
تیرهای کشنده و خطرناک، موشک، خمپاره و ترکش از همه جا و از میان آتش و گلوله و باروت به سمت ما پرتاب می‌شد.
آن طرف، نصف جهان با تانک‌های آتشین در راه / این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود/ خانه‌های خاک و خون خورده/ مهد
شیران و دلیران بود در آن سوی مرز، نصف کشورهای جهان با وسایل و ادوات جنگی مجهز آماده حمله به ایران هستند و در
این طرف مردم ایران تنها مانده‌اند و سلاح جنگی و مبارزه آنها تنها ایمان به خدا بود. / در خانه‌هایی که بر اثر جنگ ویران و
خونین شده بودند شیر مردان شجاع قرار داشتند.

شهر خونین، شهر خرمشهر/ در غروب آفتاب خویش/ چشم در چشم افق می‌دوخت/ در دهان تانک‌ها می‌سوخت/ در چنان حالی هراس انگیز

شهر خرمشهر که از شدت خونریزی مجروحان و شهیدان، خونین شده بود در هنگام غروب آفتاب به دور دست‌ها نگاه می‌کرد. در میان شعله‌های سوزان و کشنده تانک‌های دشمن می‌سوخت و از بین می‌رفت در چنان حال وحشت انگیزی.

شهر از آن سوی سنگرها/ شیر مردان را صدا می‌زد: / آی! ای مردان نام آور / ای همیشه نامتان پیروز
شهر از آن طرف سنگرها مردان دلیر جنگی را به سوی خویش فرا می‌خواند. / ای مردان نامدار و معروف / ای کسانی که همیشه نام و یادتان جاودان و سرافراز است.

بی‌گمان امروز/ فصلی از تکرار تاریخ است/ گر بماند دشمن، از هر سو / خانه‌ها مان تنگ خواهد شد. بدون شک امروز، بخشی از تاریخ در حال تکرار شدن است، اگر دشمن در سرزمین و کشور ما باقی بماند، وطن ما کوچک و تنگ خواهد شد.

ناممان در دفتر تاریخ/ کوچک و کم رنگ خواهد شد نام ما ایرانیان شجاع در دفتر تاریخ بسیار بی‌ارزش و کم رنگ خواهد شد.

خون میان سنگر آزادگان جوشید/ مثل یک موج خروشان شد/ کودکی از دامن این موج بیرون جست/ از کمند آرزوها رست/ چشم او در چشم دشمن بود / دست او در دست نارنجک

خون غیرت در رگ‌های ایرانیان آزاده به جوش آمد و همه خشمگین شدند و مثل موج پر خروشی حرکت کردند. ناگهان یک کودک از میان موج‌های پر خروش رزمندگان ایرانی بیرون آمد و خودش را از طناب آرزوهای مادی رها کرد و در حالی که چشم در چشمان دشمن دوخته بود و نارنجکی هم در دستش بود.

جنگ، جنگی نابرابر بود/ جنگ، جنگی فوق باور بود/ کودک تنها، به روی خاکریز آمد/ صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد جنگ تحمیلی، جنگی ناعادلانه بود/ جنگ، جنگ غیر قابل باوری بود. / کودک تنها (حسین فهمیده) به بالای خاکریز آمد، صدها نفر چشم به او دوخته بودند.

خط دشمن، گیج و سرگردان/ چشم‌ها از این و آن پراسان: / «کیست این کودک؟ خط مرزی و حمله دشمن گیج و سرگردان شده بود و با چشمان خود از یکدیگر می‌پرسیدند که این کودک کیست؟

او چه می‌خواهد از این میدان؟! / صحنه جانبازی است اینجا؟! / یا زمین بازی است اینجا؟! / دشمنان کوردل، اما در دلش خورشید ایمان را نمی‌دیدند/ تیغ آتش خیز «دستان» را نمی‌دیدند/ در نگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند/ بر کمانش تیر «آرش» را نمی‌دیدند / در رگش خون «سیاوش» را نمی‌دیدند

او از این میدان جنگ چه می‌خواهد؟ این جا، میدان جنگ و جان باختن است یا زمین بازی کودکان؟! اما دشمنان نادان که نور ایمان و معنویت را در قلب او نمی‌دیدند شمشیر آتشین دستان پهلوان را در دستش نمی‌دیدند و در نگاه او خشم و ناراحتی را نمی‌دیدند، نارنجک میان دستان او را که مثل کمان و تیر (آرش) بود، نمی‌دیدند و خون پاک سیاوش، پهلوان نامی ایران را که در رگ‌های با غیرت او جاری بود، نمی‌دیدند.

کودک ما بغض خود را خورد/ چشم در چشمان دشمن کرد/ با صدایی صاف و روشن گفت: / «آی، ای دشمن! من حسین کوچک ایران زمینم/ یک تنه با تانک‌هاتان در کمینم/ مثل کوهی آهنینم». / کودک قصه ما، حسین فهمیده غم و ناراحتی خود

را فرو نشانند و در مقابل دشمن به آنها خیره شد، سپس با صدایی رسا و آشکار گفت: «ای دشمن، بدان که من حسین کوچکی از سرزمین ایرانم و به تنهایی در کمین تانک‌های غول پیکر شما هستم. من هم چون کوه مقاوم، محکم و آهنین هستم. ناگهان تکبیر، پر وا کرد/ در میان آتش و باروت، غوغا کرد/ کودکی از جنس نارنجک/ در دهان تانک‌ها افتاد... ناگهان فریاد الله اکبر در میدان جنگ، طنین انداز شد و در میان آتش و گلوله غوغا و خروشی به پا کرد. کودکی شجاع که مثل نارنجک بود خودش را در مقابل تانک‌های دشمن انداخت.

لحظه‌ای دیگر/ از تمام تانک‌ها، تنها/ تلی از خاکستر خاموش/ ماند روی دست‌های دشت چند لحظه بعد، از آن همه تانک‌های دشمن، تنها تپه‌ای از خاکستر خاموش در میان دشت باقی ماند.

آسمان از شوق، دَف می‌زد/ شط خرمشهر، کف می‌زد/ شهر، یکباره به هوش آمد/ چشم اشک آلوده را وا کرد/ بر فراز گنبدی زیبا/ پرچم خود را تماشا کرد محیط از شادی، جشن و سرور به پا کرد، رود خرمشهر از شوق در جوش و خروش بود و انگار کف می‌زد. شهر پس از این واقعه بزرگ به خود آمد چشم‌های اشکبارش را باز کرد بر بلندای گنبدی زیبا پرچم ایران را به تماشا نشست.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX **خود ارزیابی** XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سوال ۱: کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟

کیست این کودک؟! او چه می‌خواهد از این میدان؟!

کودک ما بغض خود را خورد/ چشم در چشمان دشمن کرد/ با صدایی صاف و روشن گفت: آی دشمن، من حسین کوچک کوچک ایران زمین هستم، کودکی از جنس نارنجک/ در دهان تانک‌ها افتاد.

سوال ۲: دربارهٔ این مصراع شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه» توضیح دهید.

منظور این است که ارتش عراق تنها نبود، بلکه نیمی از قدرت‌های بزرگ دنیا و کشورهای جهان همراه و پشتیبان او بودند و هر نوع سلاحی به این کشور می‌دادند از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی گرفته تا تانک‌ها و هواپیماهای مجهز. اما در مقابل ایران فقط به نیروهای خودش و امید به خدا متکی بود.

سوال ۳: چه شباهت‌هایی بین این درس و درس هفتم (هم زیستی با مام میهن) وجود دارد؟

هر دو مربوط به ادبیات پایداری و مربوط به وطن دوستی هستند و این که هرکس باید نگاهی دقیق به کشورش داشته باشد و هم چون رابطهٔ مادر و فرزند رابطه‌ای عاشقانه و پر احساس داشته باشند و هم چون رابطهٔ مادر و فرزند رابطه‌ای عاشقانه و پر احساس داشته باشند و برای همدیگر از بذل جان و مال و... دریغ نکنند.

سوال ۴: شما اگر در زمان جنگ بودید چه می‌کردید؟ پاسخ به این سوال دشوار است. شاید در کنار رزمندگان با دشمن

می‌جنگیدم و شاید هم، مانند شهید فهمیده نارنجک به خود می‌بستم و برای دفاع از سرزمین عزیزم به زیر تانک می‌رفتم.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX **گفت و گو** XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سوال ۱: دربارهٔ شباهت‌های آرش کمانگیر و حسین فهمیده گفت و گو کنید. هر دو عزیز، ایرانی و سرافراز بودند، برای بیرون راندن دشمن پلید از خاک سرزمینشان جان خود را از دست دادند، عاشق سرزمینشان بودند، به ما فهماندند که باید از

سرزمین و آرمان‌های ملت دفاع کنیم.

سوال ۲: به کمک اعضای گروه، متن درس را به صورت نقالی، در کلاس اجرا کنید.

تقسیم کار کنید و هر کس کاری را بر عهده بگیرد. تصاویری از صحنه‌های جنگ تهیه کنید و همزمان با خواندن شعر به صورت نقالی، تصاویر را نیز نمایش دهید.

نوشتن

سوال ۱: در مصراع‌های زیر، واژه‌های نادرست املائی را بیابید و شکل صحیح آنها را بنویسید.

الف) ناگهان تکبیر پر واکرد / در میان آتش و باروت، غوقا کرد. **غوقا ← غوغا**

ب) این طرف تنها صلاح جنگ، ایمان بود / خانه‌های خاک و خون خورده / مهد شیران و دلیران بود. **صلاح ← سلاح**

پ) دشمن بد عهد بی انصاف / با هجوم بی امان خود / مرزها را جا به جا می‌کرد. **هجوم ← هجوم**

سوال ۲: هر یک از بیت‌های زیر به کدام داستان اشاره دارد؟ چکیده آنها را در دو بند بنویسید. (دو مورد انتخاب شود).

چون سگ اصحاب کهف، آن خرس زار
شد ملازم در پی آن بردبار

اشاره و تلمیح به داستان قرآنی اصحاب کهف دارد.

اصحاب کهف عده‌ای مسیحی بودند که در زمان حکمرانی امپراتوری روم باستان با نام دقیانوس در شهر افسوس در ترکیه امروزی زندگی می‌کردند و همگی جز یکی از آنان که چوپان بود از اشراف و درباریان بودند و دین خود را مخفی نگه می‌داشتند.

آنها سرانجام از جبر روزگار خسته شده و به گفته قرآن بر اساس الهامی که از خداوند دریافت کردند، همراه سگ خود به غاری در روستایی به نام رقیم نزدیک مریوان کنونی رفتند. چون به غار رسیدند خواب ایشان را در ربود پس حدود سیصد سال به خواب رفتند و بعد از سیصد سال چون برخاستند خود پنداشتند که چند ساعتی پیش نخفته‌اند. چون به شهر رفتند همه چیز را دگرگون یافتند. سرانجام به غار بازگشتند و دیگر اثری از آنها یافت نشد و مردم بر فراز غار برای آنها مسجدی ساختند.

بزد تیر بر چشم اسفندیار
سیه شد جهان پیش آن نامدار

اشاره به نبرد اسفندیار و رستم دارد.

اسفندیار، شاهزاده ایرانی و رستم نیز پهلوان نامدار ایرانی است. شاه ایران قصد ندارد که اسفندیار را به جانشینی خود انتخاب کند. از آن سو هم دل خوشی از رستم ندارد، به همین دلیل آتش جنگ بین این دو پهلوان نامی را روشن می‌کند. در جنگ تن به تن نه رستم موفق می‌شود که اسفندیار را از پای درآورد و نه اسفندیار می‌تواند علیه رستم کاری کند. تا اینکه رستم نزد سیمرغ می‌رود و سیمرغ می‌گوید که اسفندیار رویین تن است، یعنی هیچ تیری یا شمشیری در وی اثر نمی‌کند. همه جای بدن او ضد ضربه است به جز چشم او. سیمرغ می‌گوید که زرتشت پیامبر ایران باستان، اسفندیار را در چشمه زندگی شست و شو داد اما هنگام فرو رفتن در آب اسفندیار چشمان خود را بست و چشمانش از گزند آسیب‌ها مصون ماند. رستم بر اساس همین ضعف اسفندیار، در جنگ با او، تیر را به چشم اسفندیار زد و او را شکست داد.

سوال ۳: درک و دریافت خود را از سروده زیر، در دو بند بنویسید.

«آسمان از شوق، دف می‌زد / شطّ خرمشهر، کف می‌زد / شهر یکباره به هوش آمد / چشم اشک آلوده را واکرد / بر فراز گنبدی زیبا / پرچم خود را تماشا کرد» این سروده با آهنگی استوار به حماسه بیرون راندن دشمن از خرمشهر اشاره دارد و از این

اتفاق مهم و باارزش، آسمان به خاطر شوق و علاقه زیاد دف می‌زد و با این دف زدن رود خرمشهر با شادی وصف ناشدنی کف می‌زد و خرمشهر یکباره به هوش آمد و از اسارت و بندگی رهایی یافت و چشمان پر از اشک خود را باز کرد و با تلاش سربازان ایرانی که حقیقتاً همچون سربازان امام زمان (عج) هستند پرچم سه رنگ زیبای کشورمان، ایران عزیز، را بر فراز گنبدی زیبا بر افراشتند و خرمشهر، آن را تماشا می‌کرد.

این سروده بیان دلاوری‌ها، شجاعت‌ها، استواری‌ها و شادی‌های سرشار همه مردم ایران به ویژه خرمشهری‌ها و تمام پدیده‌های آن را بیان می‌کند که در جنگی نابرابر حسین فهمیده و حسین فهمیده‌های زیادی همچون آرش کمانگیر برای دفاع از ایران و ایرانی به پا خواستند و جانانه و عاشقانه جانهای خود را برای کشورشان فدا کردند تا به پاس این ایثار و فداکاری وجبی از خاک ایران به دست دشمن نیفتد.

معنی حکایت

اسکندر، یکی از کاردانان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد. اسکندر یکی از عوامل کار بلد خود را از کار با ارزش و مهم برکنار کرده و کاری کم ارزش و سطح پایین به وی سپرد.

روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می‌بینی عمل خویش را؟
روزی آن مرد اسکندر را دید. اسکندر گفت: کار خود را چگونه می‌بینی؟

گفت: زندگانی‌ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد.
گفت: عمر شما طولانی باشد! مرد با انجام کار بزرگ نمی‌شود و ارزش نمی‌یابد، بلکه کار با مرد بزرگ می‌شود و ارزش می‌یابد.
پس در هر عمل که هست، نیکو سیرتی می‌باید و داد.
پس در هر کاری، باید روش خوب و مناسب و انصاف را به کار گرفت.